

فاضله خادم*

بررسی چگونگی تولید و مصرف انرژی در ایالات متحده، وابستگی این کشور به منابع خارجی انرژی را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، برآوردها نشان می‌دهد که به‌رغم برخی اکتشافات نفتی در جهان، هیچ منطقه دیگری نمی‌تواند جایگزین نفت خلیج فارس شود. نویسندگان با قرار دادن این دو گزاره در کنار هم، نشان می‌دهد که خلیج فارس به عنوان مرکز توجه سیاست بین‌المللی انرژی ایالات متحده مطرح خواهد بود. بنابراین، طبیعی است که امنیت ملی ایالات متحده در ارتباط با امنیت مناطق دارای ذخایر غنی انرژی همچون خلیج فارس بوده و متأثر از آن باشد. نویسندگان برای بررسی این تأثیرگذاری از سلسله حوادث تعیین‌کننده‌ای در خلیج فارس و رهنامه‌های مطرح شده از سوی آمریکا در پی آن بهره‌برده است. سیاست‌گذاری و مداخله آمریکا در منطقه خلیج فارس به دلیل پیامدهایی از جمله تشدید بحرانهای منطقه‌ای، کاهش تولید نفت و افزایش بهای آن، موجب مختل شدن دسترسی کشورهای صنعتی به نفت این منطقه و در نهایت ایجاد بحران برای آنها می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ایالات متحده آمریکا، خلیج فارس، سیاست انرژی، کشورهای صنعتی

* پژوهشگر موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی و کارشناس شرکت ملی نفت ایران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال سیزدهم و چهاردهم، شماره ۴ و ۱، زمستان ۱۳۸۵ و بهار ۱۳۸۶، صص ۱۰۹-۱۳۸

مقدمه:

امروزه اقتصاد جهانی با نفت و گاز خاورمیانه گره خورده است و مصرف کنندگان انرژی در جهان به انرژی این منطقه وابستگی دارند و همین وابستگی سبب شده که منطقه خاورمیانه را به عنوان یکی از علایق ژئوپلیتیک خود تعریف کنند. قدرتهای بزرگ تلاش می کنند تا با حضور بیشتر خود در خاورمیانه ضمن رسیدن به منابع این منطقه، قدرتهای رقیب خود را به چالش بکشانند و به آن شکل چالش ژئوپلیتیک دهند. در این میان آمریکا به عنوان یک قدرت برتر جهانی، نقش گسترده ای در اقتصاد جهانی دارد. ایالات متحده آمریکا، به عنوان بزرگ ترین مصرف کننده و واردکننده و نیز دومین تولیدکننده نفت خام جهان و به عنوان بزرگ ترین اقتصاد ملی جهان با بیش از ۱۰ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی، بزرگ ترین بازیگر عرصه انرژی جهان است. بنابراین، سیاستها و اقدامات این ابرقدرت اقتصادی و انرژی جهان آثار قابل ملاحظه ای بر بازارهای جهانی انرژی و نیز تولیدکنندگان و مصرف کنندگان انرژی جهان بر جای خواهد گذاشت.

در واقع آمریکا با قدرت نظامی گری، انرژی و ارتباطات، تأثیرگذارترین قدرت در خاورمیانه است و در عرصه معادلات جهانی رقیبی ندارد. ایران نیز با قرار گرفتن در منطقه خاورمیانه به لحاظ وضعیت خاص و دارا بودن میدان جهانی در فضای ژئوپلیتیک و جغرافیایی سیاسی، دارای اهمیت فراوانی است و نقش عمده ای در تحولات منطقه ایفا می کند، به طوری که هیچ کشوری نمی تواند این نقش را نادیده بگیرد. با توجه به این نکات، این مقاله از چهار قسمت تهیه شده است: قسمت اول به تجزیه و تحلیل نقش انرژی و نفت در اقتصاد آمریکا پرداخته است؛ قسمت دوم اهمیت ژئوپلیتیک نفت خلیج فارس را بیان می کند؛ قسمت سوم سیاستها و راهبردهای آمریکا در منطقه خلیج فارس را به چالش می گذارد؛ و در قسمت چهارم تأثیر مداخله آمریکا در خلیج فارس بر ایجاد بحران برای کشورهای صنعتی بیان می گردد. در پایان نیز به جمع بندی و نتیجه گیری می پردازد.

۱. نقش انرژی به طور کلی و نفت به طور خاص در امنیت ملی و اقتصاد آمریکا

ایالات متحده با داشتن ۱۱ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی و رشد اقتصادی بیش از ۴/۵ درصد به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد ملی جهان شناخته می‌شود. انرژی عامل حیات اقتصاد مدرن به خصوص اقتصاد ایالات متحده است. چرا که سبب تقویت صنایع، گرم و سرد شدن منازل و همچنین با یک حرکت کلید سبب جابه‌جایی مردم و کالاها می‌شود. مصرف روزانه نفت و گاز در این کشور ۲۰ میلیون بشکه در روز و حدود ۲۲ TCF می‌باشد. به عبارت دیگر ایالات متحده با مصرف ۹۸ کوادریلیون BTU انرژی، بیش از ۲۵ درصد مصرف انرژی جهان را به خود اختصاص داده است. مصرف سرانه انرژی در این کشور ۳۳۸ میلیون BTU است و بالغ بر بیش از ۷ درصد تولید ناخالص داخلی یا به عبارتی حدود ۲۰۰۰ دلار برای هر فرد در ایالات متحده می‌شود. به علاوه فعالیت در زمینه انرژی، فعالیت بزرگی است. بازار جهانی برای تأمین تجهیزات انرژی به تنهایی در سال ۱۹۹۶ بیش از نیم تریلیون دلار را تشکیل می‌داد. بنابراین، انرژی و به خصوص نفت و گاز نقش مهمی در اقتصاد ایالات متحده دارد. از طرف دیگر حوادثی که در فاصله هزاران مایلی و خارج از کنترل ایالات متحده اتفاق می‌افتد، می‌تواند ضمن تأثیر بر بازارهای انرژی و اقتصاد، اقتصاد آمریکا را نیز مختل کند. رکود اقتصادی که به دنبال دورکود بازار نفت در دهه ۱۹۷۰ پدید آمد، تحریم اقتصادی نفت در سال ۱۹۷۳، وقوع انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ و جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ نمونه‌هایی بر صحت این گفتار است. همان‌طور که نمودار شماره یک نشان می‌دهد، شوکهای نفتی که باعث افزایش قیمت نفت شده‌اند، رشد GDP در ایالات متحده را کاهش داده است.

به طور کلی، تحلیل و بررسی اثرات مالی قیمت بالای نفت را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: تأثیر بر شرکتهای خصوصی که امنیت آنها بر بازارهای مالی نیز احاطه دارد و آثار اقتصادی کلان بر تورم و نرخ بهره. افزایش هزینه‌های انرژی و نوسان شدید قیمت‌های نفت می‌تواند بر شرکتهای و فضای مالی حاکم بر ایالات متحده تأثیر قابل توجهی داشته باشد. افزایش هزینه‌های انرژی و به خصوص افزایش قیمت نفت، موجب افزایش نرخ تورم موجود و نرخ تورم مورد انتظار برای آینده است.^۱ هر دو عامل یادشده از تأثیر قابل توجهی بر نرخ بهره و

در پی آن بر هزینه های استقراض مشاغل و مصرف کنندگان در حیطه اقتصاد برخوردارند.

۱. ۱. ذخایر نفت ایالات متحده

ایالات متحده آمریکا بزرگ ترین تولید کننده، مصرف کننده و وارد کننده انرژی در جهان است. این کشور با داشتن ۳۰ میلیارد بشکه ذخایر نفت خام یعنی ۱۱/۳ درصد ذخایر کل جهان، رتبه دهم ذخایر نفت، ۵ TCF ذخایر گاز یعنی ۳ درصد ذخایر از جهان، رتبه ششم ذخایر گاز طبیعی و همچنین با داشتن ۲۵ درصد ذخایر زغال سنگ جهان، رتبه اول ذخایر زغال سنگ را در جهان به خود اختصاص داده است. این در حالی است که کشورهای حوزه خلیج فارس مانند عربستان سعودی با ۲۶۲ میلیارد بشکه ذخایر نفت یعنی حدود ۳۰ درصد ذخایر نفت جهان، ایران با ۱۳۰ میلیارد بشکه یعنی حدود ۱۱ درصد ذخایر جهان و عراق با داشتن ۱۱۵ میلیارد بشکه یعنی ۱۰ درصد ذخایر نفت جهان، رتبه های اول تا سوم ذخایر نفت خام جهان را به خود اختصاص داده اند (BP ۲۰۰۴ - نمودار ۲). نکته قابل توجه آن است که عمر ذخایر نفت آمریکا حدود ۱۱ سال است، در حالی که عمر ذخایر نفت در عراق حدود ۹۳ سال و در عربستان حدود ۷۳ سال می باشد. اگر هزینه پایین تولید نفت در منطقه خلیج فارس را نسبت به هزینه بالای تولید در آمریکا برمطلب بالا اضافه کنیم، بر اهمیت ذخایر نفت منطقه خلیج فارس بیش از پیش افزوده می شود.

۲. ۱. تولید و واردات انرژی در ایالات متحده

از دهه ۱۹۷۰ تا کنون، یعنی از زمان آغاز تحریمهای نفتی سیر مصرف انرژی در ایالات متحده رو به افزایش می باشد. این مسئله باعث به وجود آمدن بحران و کمبود شدید انرژی در ایالات متحده شده است. تولید انرژی در ایالات متحده در سال ۱۹۸۵ برابر با ۶۷ کوادریلیون BTU و مصرف آن ۷۶ کوادریلیون BTU بوده است. با افزایش جمعیت و ارتقای استانداردهای زندگی و همچنین افزایش رشد اقتصادی، تولید انرژی در سال ۲۰۰۳ به ۷۱ کوادریلیون BTU و مصرف آن به ۹۸ کوادریلیون BTU می رسد. پیش بینی می شود که

در سال ۲۰۲۵ تولید انرژی به ۸۳ کوادریلیون BTU و مصرف آن به ۱۳۳۹ کوادریلیون BTU برسد. بنابراین، همان طور که ملاحظه می شود، میزان انرژی تولیدی پاسخگوی نیاز ایالات متحده به انرژی نخواهد بود و همان طور که نمودار ۳ نشان می دهد، وابستگی ایالات متحده به واردات انرژی از سال ۱۹۸۵ افزایش یافته و این روند صعودی تا سال ۲۰۲۵ ادامه دارد؛ زیرا در صورتی که طی ۲۰ سال آینده روند تولید انرژی از سرعتی مشابه با دهه گذشته برخوردار باشد، رشد مصرف انرژی نسبت به تولید انرژی تا سال ۲۰۲۵ فزونی خواهد یافت. بنابراین، پیش بینی می شود واردات خالص انرژی از ۲۷ درصد مصرف کل انرژی آمریکا در سال ۲۰۰۳ به ۳۸ درصد در سال ۲۰۲۵ افزایش یابد. ایالات متحده دارای منابع انرژی داخلی قابل توجهی است و همچنان به عنوان یک تولیدکننده بزرگ انرژی در جهان باقی خواهد ماند. این کشور دارای ذخایر غنی ذغال سنگ، نفت و گاز طبیعی است. تحقیقات نشان می دهد که بین سالهای ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۳ تولید ذغال سنگ، گاز طبیعی، انرژی اتمی و منابع انرژیهای تجدیدپذیر روند صعودی دارد. با این حال، این افزایشها به شدت تحت تأثیر کاهش تولید نفت قرار گرفته اند.

۳.۱. مصرف نفت در ایالات متحده

بر اساس برآوردهای به عمل آمده، در سال ۲۰۰۳ نفت بزرگترین منبع تأمین انرژی آمریکا بوده و حدود ۴۰ درصد از کل نیاز انرژی این کشور را تأمین کرده است. نفت و گاز طبیعی از اصلیترین سوختهای مورد مصرف در این کشور بوده و ۶۳ درصد از کل نیاز انرژی و به خصوص بخش حمل و نقل را تأمین می کنند. همچنین، پیش بینی می شود در طول ۲۰ سال آینده میزان مصرف نفت حدود ۳۵ درصد و گاز طبیعی بیش از ۴۲ درصد افزایش یابد. در طول چند دهه گذشته مصرف نفت و فرآورده های نفتی در ایالات متحده به شدت افزایش یافته و با سبقت از تولید داخلی باعث شده است که این کشور از دهه ۱۹۷۰ به بعد واردکننده دائمی انرژی شود، به نحوی که ۸۹ درصد از کل واردات انرژی ایالات متحده به نفت اختصاص دارد. در طول ۲۰ سال آینده، مصرف نفت و فرآورده های نفت نیز در ایالات

متحدہ روزی ۷ میلیون بشکے افزایش خواهد یافت، یعنی مصرف نفت و فرآورده‌ها از ۲۰ میلیون بشکے در سال ۲۰۰۳ به ۲۷ میلیون بشکے در سال ۲۰۲۵ خواهد رسید. وابستگی روزافزون آمریکا به واردات نفت، حکایت از آن دارد که این کشور فاقد یک سیاست انرژی مؤثر و قوی بوده است.^۲ بنابراین، واردات نفت یکی از چالش‌های بلندمدت ایالات متحده به شمار می‌آید.

۱. ۴. وابستگی ایالات متحده به منابع خارجی انرژی

درصد قابل توجهی از منابع تأمین کننده انرژی و به خصوص نفت ایالات متحده در خارج از این کشور قرار دارند. طی دودهمه گذشته، ایالات متحده اقدام به وارد کردن نفت - هم در دوره‌های مشخص و هم به عنوان مصرف در حال رشد - نمود. روند واردات نفت ایالات متحده از دهه ۸۰ به بعد روبه افزایش است. واردات نفت ایالات متحده از حدود ۴ میلیون بشکے در روز در سال ۱۹۷۳، به بیش از ۹ میلیون بشکے در روز در سال ۲۰۰۳ رسیده است. به عبارت دیگر، ۵۵ درصد کل تقاضای نفت آمریکا در سال ۲۰۰۳ از واردات تأمین شده است. کانادا (۱/۹۳ میلیون بشکے در روز) و مکزیک (۱/۳ میلیون بشکے در روز) از عمده‌ترین تأمین کنندگان غیراوپکی و عربستان (۱/۸ میلیون بشکے در روز)، ونزوئلا (۱/۲ میلیون بشکے در روز) و نیجریه (۸۷۰ هزار بشکے) از اصلی‌ترین تأمین کنندگان اوپکی نفت خام ایالات متحده محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، سهم اوپک از واردات نفت آمریکا ۴۶ درصد و غیراوپکی‌ها ۵۴ درصد می‌باشد. خلیج فارس نیز با تأمین ۲/۵ میلیون بشکے در روز نفت برای آمریکا، ۲۳ درصد واردات نفت ایالات متحده را تأمین می‌کند.^۳ طبق پیش‌بینی وزارت انرژی آمریکا در سال ۲۰۰۳، واردات نفت ایالات متحده تا سال ۲۰۲۵ حدود ۷۰ درصد کل تقاضای داخلی این کشور را تشکیل خواهد داد. مایکل رنراز نیز تأکید کرده است که ذخیره نفت ایالات متحده به شدت در حال کاهش است و بسیاری از میدانهای نفتی غیراوپک نیز شروع به خشکیدن کرده است. همچنین از عمر ذخایر نفت ایالات متحده، با توجه به نسبت تولید جاری و با توجه به اینکه بیش از ۶۰ درصد نفت قابل استحصال آن قبلاً استخراج شده،

۱۰ درصد بیشتر باقی نمانده است. عوامل فوق و توجه به این نکته اساسی که پنج کشور عربستان سعودی، عراق، ایران، کویت و امارات، چهار پنجم ذخایر شناخته شده جهانی را در اختیار دارند و عمر ذخایر این کشورها قابل مقایسه با ذخایر ایالات متحده نیست، توجه ایالات متحده را به کشورهای حوزه خلیج فارس معطوف کرده است. بنابراین، پیش بینی می شود که وابستگی ایالات متحده به منابع نفتی ماوراء دریاها در آینده بیشتر شده و در این زمینه خلیج فارس در بازار جهانی انرژی اهمیت ویژه ای پیدا می کند. سهم این منطقه در تولید جهانی نفت از ۶/۲۵ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۴۰/۹ درصد در سال ۲۰۲۰ خواهد رسید (نمودار ۴).

همان طور که نمودار ۴ نشان می دهد، واردات نفت ایالات متحده از منطقه خلیج فارس از ۲/۴ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ به ۶ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۵ خواهد رسید. پیش بینی می شود به رغم برخی اکتشافهای نفتی در جهان، تا سالهای متمادی هیچ منطقه دیگری نمی تواند جایگزین نفت خلیج فارس شود. در سیاست ملی انرژی ایالات متحده در مورد ذخایر نفت خاورمیانه و خلیج فارس، آمده است که: «بدون تردید و براساس کلیه برآوردها و محاسبات، خاورمیانه همچنان به عنوان عامل اصلی تأمین امنیت نفتی جهان باقی خواهد ماند و خلیج فارس نیز همواره به عنوان نقطه توجه و تمرکز سیاست بین المللی انرژی ایالات متحده مطرح خواهد بود. پیش بینی می شود کشورهای تولیدکننده نفت حوزه خلیج فارس تا سال ۲۰۲۰ بین ۵۴ و ۶۷ درصد از نفت جهان را تولید نمایند. از این رو اقتصاد جهانی همچنان به وابستگی خود به تولیدات کشورهای عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، به ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس ادامه خواهد داد.»^۴ بنابراین، وابستگی اقتصادی آمریکا و همچنین آسیا و اروپا به منابع نفتی خلیج فارس در آغاز هزاره جدید افزایش خواهد یافت و تعجب آور نیست که تمام این قدرتها درصدد تقویت روابط اقتصادی و استراتژیک خود با کشورهای منطقه خلیج فارس باشند و در این میان ایالات متحده نیز برای رسیدن به این هدف از ابزارهای مختلف از جمله نظامی گری نیز استفاده کند.

۲. اهمیت ژئوپلیتیک نفت منطقه خلیج فارس

۱.۲. ذخایر نفت خلیج فارس

خلیج فارس به عنوان مهم ترین مخزن نفتی جهان، نقش تعیین کننده ای در سرنوشت اقتصاد جهان به ویژه در دنیای صنعتی کنونی دارد. این منطقه با داشتن ۶۲۲ هزار میلیون بشکه نفت خام، مهم ترین ذخیره و مخزن نفتی جهان را به خود اختصاص داده است. این مقدار که ۶۳ درصد ذخایر شناخته شده جهان را تشکیل می دهد، در تامین انرژی آینده جهان نقش اصلی را بر عهده دارد؛ چرا که به رغم تلاشهای به عمل آمده برای تهیه جایگزینهای انرژی به جای نفت، این عنصر حیاتی همچنان در صدر سبد مصرفی انرژی جهان قرار داشته و بر اساس اظهار نظر کارشناسان مربوطه، در آینده نیز این جایگاه محفوظ خواهد ماند. به عبارت دیگر، بیش از نیمی از ذخایر نفتی دنیا در این منطقه قرار دارد و این منطقه رتبه اول ذخایر اثبات شده نفت جهان را به خود اختصاص داده است. در بین کشورهای حوزه خلیج فارس، عربستان سعودی با داشتن حدود ۳۶ درصد از ذخایر اثبات شده نفت منطقه، رتبه اول و ایران با داشتن حدود ۱۸ درصد از این سهم، مقام دوم را در این منطقه به خود اختصاص داده اند (جدول ۱).

۲.۲. تولید نفت منطقه خلیج فارس

خلیج فارس با تولید روزانه ۲۱/۵۱۰ میلیون بشکه نفت، در مجموع ۲۸ درصد تولید نفت جهان را به خود اختصاص داده است. در سال ۲۰۰۰ تولید نفت منطقه خلیج فارس ۲۲/۱۱۵ میلیون بشکه در روز بوده که این میزان بیشتر از تولید سال ۲۰۰۳ بوده است (جدول ۲). کاهش میزان تولید نفت خلیج فارس در سال ۲۰۰۳ به دلیل کاهش تولید نفت کشور عراق می باشد. لازم به ذکر است که ۶۸ درصد تولیدات نفت اوپک در سال ۲۰۰۳ در منطقه خلیج فارس و ۳۲ درصد تولیدات اوپک توسط کشورهای خارج از حوزه خلیج فارس صورت گرفته است. بنابراین، کشورهای این منطقه سهم بزرگی از تولیدات اوپک را دارند.

۳.۲. صادرات نفت منطقه خلیج فارس

در سال ۲۰۰۳، منطقه خلیج فارس بیش از ۱۴ میلیون بشکه در روز نفت صادر کرده است که عربستان سعودی با داشتن سهم ۴۶ درصدی از این صادرات و ایران با داشتن ۱۷ درصد از این سهم عمده ترین صادرکنندگان نفت این منطقه بوده اند. مقصد صادرات نفت خلیج فارس در درجه اول کشورهای صنعتی غرب یعنی آمریکا، اروپای غربی، ژاپن و در درجات بعدی کشورهای آسیای جنوب شرقی است. در نمودار شماره ۵، مقصد صادرات نفت منطقه خلیج فارس به تفکیک کشورهای این منطقه نشان داده می شود. به طور کلی نفت منطقه خلیج فارس به کشورهای آمریکای شمالی، اروپای غربی، ژاپن و آسیا پسیفیک صادر می شود. بررسیهای به عمل آمده نشان می دهد که، خلیج فارس در آینده نقش مهم تری در تامین انرژی جهان به عهده خواهد داشت و به تبع آن، وابستگی کشورهای صنعتی غرب و آمریکا به نفت منطقه خلیج فارس افزایش خواهد یافت؛ زیرا منابع نفتی دریای شمال و ذخایر ایالات متحده به تدریج کاهش و درمقابل، مصرف انرژی آنان افزایش خواهد یافت.

۳. بررسی سیاستهای خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس

۳.۱. ارکان اساسی راهبرد آمریکا در منطقه خلیج فارس

منطقه خلیج فارس، بخش استراتژیکی مهم خاورمیانه است؛ کانون استراتژیکی که آسیا، آفریقا و اروپا را به یکدیگر متصل می کند. در چند دهه گذشته، ایالات متحده با دفاع از منافع وسیع خود در منطقه و حمایت از متحدین خود سعی نمود که منافع کلان خود را در خاورمیانه تامین نموده و از تمام اهرمهای سیاسی، اقتصادی و نظامی استفاده نماید. ویلیام راجرز، وزیر امور خارجه وقت آمریکا، طی گزارشی در ۲۶ مارس ۱۹۷۱ درباره اهمیت حوزه خلیج فارس می گوید: «شبه جزیره عربستان، عراق و ایران حدود دوسوم ذخایر شناخته شده نفت جهان را دارا می باشند. استفاده از این نفت در شرایط مناسب سیاسی و اقتصادی برای کشورهای متحد ما در اتحادیه آتلانتیک و سایر کشورهای اروپای غربی و ژاپن دارای کمال اهمیت است.» بدیهی است ایالات متحده آمریکا به عنوان یک کشور مداخله گر، مناطق مهم و

راهبردی دنیا از جمله منطقه خلیج فارس را منطقه نفوذ و حیات خود می‌داند و این منطقه را مرکز ثقل استراتژیهای خود دانسته و راهبردهای مهمی را در این منطقه دنبال می‌کند. راهبرد آمریکا در منطقه خلیج فارس بر سه رکن اساسی استوار است که عبارتند از:

۱. حمایت از منابع نفتی و راههای تضمین تداوم تزریق آن به جهان غرب و به ویژه آمریکا و حمایت از قیمتهای پایین و تاحدی ثابت آن؛
۲. حفظ منطقه به عنوان بازار مصرف برای کالاها و خدمات آمریکایی و همچنین برای فروش تسلیحات آمریکایی در سطح منطقه؛
۳. حمایت از هم‌پیمانان آمریکا در منطقه، همچنین تضمین ثبات و امنیت کشورهای عربی طرفدار و پشتیبان آمریکا در سطح منطقه.

۲.۳. جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا

امروزه کشورهای بلوک غرب به ویژه آمریکا، منطقه خلیج فارس را شاه‌رگ حیاتی خود می‌دانند، تاجایی که برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا در زمان کارتر، در کتاب قدرت و اصول در این مورد می‌نویسد: «آخرین گزارش سالانه کارتر به کنگره آمریکا، اساس سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس را روشن ساخته و این سیاست از طرف جایگزین وی (ریگان) هم پذیرفته شده است. بر مبنای این سیاست، امنیت آمریکا با امنیت سه منطقه حساس و راهبردی جهان یعنی اروپای غربی، خاور دور و خاورمیانه که خلیج فارس را نیز دربر می‌گیرد، پیوند خورده است.»^۵ بنابراین، امنیت ملی ایالات متحده در ارتباط تنگاتنگ با امنیت مناطق دارای ذخایر غنی انرژی همچون خلیج فارس است و برای دستیابی و تامین امنیتش از ابزارهای مختلف استفاده کرده و سیاستهای خارجی، اقتصادی، انرژی و سیاستهای نظامی و دفاعی خود را در راستای نیل به این هدف به استمداد می‌طلبد. پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حمله تجاوزکارانه عراق به خاک ایران (بحران اول خلیج فارس) و حمله توسعه طلبانه عراق به خاک کویت و تصرف آن کشور (بحران دوم خلیج فارس) و حادثه ۱۱ سپتامبر، رخدادهایی هستند که امنیت خلیج فارس را به شدت تحت تاثیر قرار داده و جایگاه و

اهمیت خلیج فارس را در سیاست خارجی آمریکا به وضوح نشان می‌دهد. این ۳ رخداد که از دیدگاه سیاست خارجی آمریکا و برخورد با علایق و منافع آن کشور تشابه‌هایی با یکدیگر داشته و به طور عمده مورد بهره‌برداری‌های مناسب سیاسی - نظامی آن کشور قرار گرفته است، مورد بحث و بررسی و نتیجه‌گیری قرار می‌گیرد.

۳.۳. بحران اول خلیج فارس: پیروزی انقلاب ایران و جنگ عراق علیه ایران

در پی سقوط شاه به عنوان مهم‌ترین پایه نفوذ آمریکا در منطقه و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، آمریکا که به خاطر منافع اقتصادی خود به منطقه خلیج فارس وابسته شده بود، از به خطر افتادن موقعیت خود در این بخش حیاتی از جهان در نگرانی به سر می‌برد. از طرف دیگر، محروم شدن کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان از دسترسی به منابع انرژی خلیج فارس، نتیجه‌ای جز ورشکستگی و به در دسر افتادن متحدان و اقتصاد جهانی نخواهد بود. بنابراین، این کشور مصمم شد تسلط مستقیم خود را بر خلیج فارس از طریق افزایش شدید حضور نظامی اش در منطقه برقرار کند. چرا که ایران که در گذشته یک مانع راهبردی در برابر هجوم احتمالی شوروی و نفوذ کمونیست‌ها در این بخش از جهان محسوب می‌شد، اکنون از دید آمریکا خطری برای ثبات کشورهای منطقه به حساب می‌آمد. در نتیجه، رهنامه کارتر که در واقع راهبرد جدید آمریکا در خلیج فارس بود، در ژانویه ۱۹۸۰ از سوی کارتر اعلام شد. وی چنین اظهار داشت که «هرگونه تلاشی به وسیله هر قدرت خارجی به منظور تحت کنترل درآوردن منطقه خلیج فارس، به منزله حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا محسوب شده و با استفاده از وسایل لازم، از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد.»^۶ بنابراین، نیروهای واکنش سریع در زمان حکومت کارتر (در مارس ۱۹۸۰) با هدف انجام عملیات در منطقه خلیج فارس و به منظور تأمین جریان مطمئن نفت به سوی غرب و مقابله شدید با هرگونه تهدید احتمالی علیه آن، به شکل رسمی شکل گرفت و شروع به فعالیت کرد. همچنین کمک به تقویت بنیه نظامی عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی جنوب خلیج فارس، از جمله پاسخ‌های سریع سیاستمداران ایالات متحده به تحولات منطقه‌ای بود. چند ماه بعد -

در سپتامبر ۱۹۸۰- با حمله تجاوز کارانه عراق به خاک ایران، در واقع بهانه و دستاویز آمریکا برای دخالتها و توسعه نفوذ و تثبیت قدرتش در منطقه کامل تر شد. در پی انقلاب ایران و چند ماه بعد از شروع جنگ عراق علیه ایران، با هدایت و پشتیبانی همه جانبه آمریکا و رهبری منطقه ای عربستان، «شورای همکاری خلیج فارس» در سال ۱۹۸۱ تشکیل شد. به ظاهر یکی از هدفهای آمریکا در مورد تشویق تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، جلوگیری یا تسلط بر بحرانهای محدود منطقه ای تا زمان رسیدن نیروهای واکنش سریع آمریکا به منطقه و سپس شروع عملیات نظامی گسترده بعدی آمریکا به منظور کنترل بحران مورد نظر بود. رهنامه کارتر و نیروی واکنش سریع، باعث برانگیخته شدن اعتراضهایی از طرف کشورهای خلیج فارس به ویژه جمهوری اسلامی ایران و نیز انتقادهایی در دیگر کشورهای جهان گردید. بعضی از کشورهای منطقه مانند کویت و امارات، به نیت و اهداف این نیرو به طور قابل ملاحظه ای مشکوک بودند و آن را بهانه ای برای تقویت مواضع آمریکا در منطقه و باعث ناامنی در خلیج فارس می دانستند. سعودی ها نیز از وجود مقر فرماندهی نیروهای واکنش سریع در نزدیکی خود ناراحت بودند.

در سالهای ۸۳-۱۹۸۲، هنگامی که به نظر می رسید عراق در پرتگاه سقوط قرار دارد، آمریکا اقداماتی را به عمل آورد که این تلاش در نزد همگان به عنوان گرایش به سوی عراق تلقی شد. ذخایر نفت عراق و گفتگوها درباره فروشهای تسلیحاتی و خصوصی سازی اقتصادی، توانست اشتهای غرب را برانگیزد و چون فرصتهای سیاسی و اقتصادی هنگفتی را در آن مشاهده می کردند، بدین وسیله وامهای کلانی در اختیار بغداد قرار گرفت. از دید مقامهای آمریکایی این امر نشانه علاقه آمریکا به پیروزی عراق نبود، بلکه تنها به منظور نجات عراق و به موازات آن جلوگیری از پیروزی ایران صورت می گرفت. در زمان زمامداری ریگان به رغم ادامه جنگ ایران و عراق و خطرات ناشی از آن در خلیج فارس، ایالات متحده حضور چندان وسیعی در کشورهای این منطقه نداشت. عربستان سعودی و کویت همچنان از واگذاری پایگاههای نظامی به واشنگتن برحذر بودند. در گزارش آمریکاییان در این باره آمده است: «در گفتگوهای ما با مقامات خلیج فارس، همگی آنها نسبت به سیاست آمریکا با حالتی

دوجانبه ابراز توجه می کردند. بسیاری از کشورهای خلیج فارس، به عنوان مثال به طور خصوصی تصمیم آمریکا مبنی بر تغییر پرچم نفت کشهای کویتی را مورد انتقاد قرار می دادند. برخی از آنان نیز از کویت به خاطر کوتاهی در مشورت با همسایگان، قبل از دعوت از آمریکا و شوروی برای حمایت از ناوگانش انتقاد می کردند.^۷ مقامات دولت آمریکا در این سالها سه توضیح را برای سیاست مداخله جویانه خود در خلیج فارس ارائه می دادند که عبارت بود از: تأمین آزاد جریان نفت، جلوگیری از تجاوز شوروی و دفاع از آزادی دریانوردی. در تمام این موارد، توضیحات ارائه شده جای ابهام و تردید داشت. در مورد نخست، جریان عمده صدور نفت خلیج فارس به نقاط دیگر (ترکیه، دریای سرخ و دریای عمان) منتقل می شد. دوم اینکه، امکانات برای اجرای اهداف شوروی در منطقه روبه ضعف می گذاشت و مسکو در صدد بود تا خود را از افغانستان نجات دهد.^۸ مطلب سوم آنکه، تهدید نسبت به دریانوردی از جانب ایران یک پاسخ تلافی جویانه بود و در صورتی که حملات عراق به خلیج فارس خاتمه می یافت، حاضر به توقف حمله به کشتیها در منطقه بود.

۳. ۴. حمله عراق به کویت (بحران دوم خلیج فارس)

پیرو ریشه ها و سابقه تاریخی دیرینه درباره اختلافهای ارضی و مرزی بین دو کشور، نیروهای نظامی عراق در یک حمله غافل گیرانه به خاک کویت در دوم اوت ۱۹۹۰، کل آن سرزمین را اشغال کردند. بعد از اشغال کویت توسط عراق، طرفداران سیاست عراق در آمریکا تغییر موضع داده و خواهان سرنگونی رژیم صدام حسین شدند. با گذشت پنج روز از اشغال کویت، بوش در سخنرانی خود برای راهبرد ایالات متحده چهار اصل را مشخص نمود که عبارت بودند از: عقب نشینی کامل و بی قید و شرط عراق از کویت، اعاده حکومت مشروع کویت، پایبندی به امنیت و ثبات در خلیج فارس و حفاظت شهروندان آمریکا در منطقه. از این رو، با فرستادن وزیر دفاع خود به عربستان در ۵ اوت ۱۹۹۰، رضایت ملک فهد را در گسیل نیروهایش به منطقه به دست آورد تا بدین وسیله با آوردن نیروهای کافی به منطقه ضمن حفاظت از عربستان، تلفات آمریکا را به حداقل برساند. تاخیر در آزادسازی کویت

می توانست آثار بدی در عربستان و سایر کشورهای خلیج فارس باقی بگذارد. با افزایش قیمت‌های نفت در اوایل اکتبر ۱۹۹۰، قیمت آن از ۱۹ دلار به ۴۰ دلار برای هر بشکه رسید^۹. تداوم غیبت نفت عراق و کویت در بازارهای جهان و احتمال رو به افزایش حمله عراق به مخازن و تأسیسات تولید نفت سعودی، از دلایل این سیر صعودی قیمت نفت بود. بنابراین، بحران خلیج فارس یک فرصت طلبی را در اختیار آمریکا گذاشت تا در عمل یک نظم نوین جهانی^{۱۰} را با کمک رسمی و پشتیبانی همه جانبه سازمان ملل متحد پی ریزی کند و خود را تنها قدرت برتر جهان بنامد. در کنار بحران دوم خلیج فارس، روند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کمونیسم نیز به عنوان یک فرصت مغتنم و طلایی دیگر، زمینه ساز تحقق برنامه ریزی هدف دار آمریکا دایر بر تغییر نظام جاری بین المللی از نظام «دوقطبی» به نظام «تک قطبی» در قالب نظم نوین جهانی شد. آمریکا توانست با تاکتیک سیاسی همراه کردن سازمان ملل و دبیرکل وقت آن، پطرس غالی، در کنار خود و نیز جلب همکاری نظامی بیش از ۳۰ کشور از پنج قاره جهان حملات هوایی، زمینی و دریایی گسترده و کوبنده ای را به رهبری خود و با عنوان عملیات «سپر صحرا» و «توفان صحرا» علیه عراق و تخریب زیربناهای اقتصادی، صنعتی و نظامی آن کشور به انجام رساند. جنگ آمریکا و متحدین آن علیه عراق در ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ (۲۷ بهمن ۱۳۶۷) با حملات کوبنده و گسترده هوایی شروع شد و به مدت چهل روز به همراه عملیات نیروی زمینی (فقط ۴ روز) و دریایی ادامه یافت، تا اینکه در ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ (۸ اسفند ۱۳۶۹) با آزادی کویت و اشغال بخشهایی از خاک عراق پایان یافت.

از دید جمهوری خواهان آمریکایی نظیر نیکسون و بوش، منطقه خلیج فارس به علت منافع اقتصادی، راهبردی و حتی شخصی اهمیت ویژه ای پیدا کرده بود. حفظ و دسترسی به نفت خلیج فارس برای آمریکا یک ارزش حیاتی داشت و بروز هرگونه خدشه در جریان خروج نفت از این منطقه، برای صنعت آمریکا فلج کننده و برای صنعت متحدین آمریکا (اروپا و ژاپن) کشنده محسوب می شد. بنابراین، چنین استدلال می شد که تا وقتی وابستگی غرب به نفت خلیج فارس شدید است، آمریکا باید قابلیت خود را برای دفاع از دوستانش در منطقه حفظ کند. آمریکا برای پی ریزی نظام امنیتی در خلیج فارس اقدام به گفتگو با کشورهای

شورای همکاری نمود. مهم ترین این اقدامات بسته شدن پیمان ده ساله امنیتی میان ایالات متحده و کویت بود که در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۱ به امضا رسید. براساس این پیمان که در نوع خود اولین پیمانی بود که میان آمریکا و یک کشور عرب به امضا می رسید، دولت کویت که به شدت نگران پیامدهای هجوم مجدد عراق و در پی تضمین بلندمدت امنیت کشور بود، تعهد نمود که با ایالات متحده همکاری کامل دفاعی به عمل آورد؛ از جمله به این کشور اجازه انباشتن سلاحهای سنگین در کویت و دسترسی همه جانبه به تسلیحات اساسی برای عملیات نظامی اعطا نمود. علاوه بر کویت، بحرین و قطر پیمانهای امنیتی و دفاعی با واشنگتن امضا نمودند که مفاد آنها علنی نشده است. به ظاهر هیچ نوع قرارداد و توافق نظامی تاکنون میان ایالات متحده و عربستان سعودی امضا نشده است. مقامات عربستان بارها گفته اند که حاضر نیستند خاک این کشور را به عنوان پایگاه جهت حضور دائمی نیروهای خارجی قرار دهند. با این حال، در دهه ۱۹۹۰ نیروهای آمریکایی در عربستان حضور فعال داشته اند و توانسته اند پایگاههای هوایی، بنادر، جاده ها و مراکز ذخیره سازی را گسترش دهند.

از خواص این نظام امنیتی آن است که سهم ایالات متحده در همکاری مالی بسیار کم بوده و در عوض بیشتر هزینه ها با کشورهای منطقه خواهد بود. آمریکا با استفاده از این وضعیت می تواند صورت حسابهای کلانی را به کشورهای عرب خلیج فارس تحمیل کند که نمونه آن در جنگ کویت مشهود بود. نکته قابل توجه آنکه، واشنگتن در حالی که دیگر کشورها را به عدم صدور اسلحه به منطقه توصیه می کرد، خود به صورت بزرگ ترین فروشنده سلاح به خلیج فارس درآمده بود. در اواخر دوران ریاست جمهوری بوش، عقب نشینی سریع نیروهای آمریکایی از منطقه رفته رفته مسئله تهدید به حمله مجدد به عراق را از میان برد. صدام با استفاده از این فرصت سرسختانه به تحکیم موقعیت خود در عراق پرداخت و بغداد بار دیگر به صورت یک پایتخت افراطی عربی جلوه گر شد. انتقال قدرت از جمهوری خواهان به دموکراتها و تشکیل دولت کلینتون به این روند سرعت بخشید. هنگامی که صدام پس از پایان جنگ کویت در مسند قدرت باقی ماند، ایالات متحده سه گزینه سیاسی در پیش رو داشت: با صدام که امید می رفت تأدیب شده باشد راه آشتی در پیش گیرد، صدام را با وادار کردن به اجرای

قطعهنامه ۶۸۷ سازمان ملل (پیش بینی خلع سلاح با نظارت دقیق بین المللی) در صندوق و تحت نظر خود و قرنطینه نگه دارد و بالاخره اینکه، براندازی او را تبدیل به سیاست ملی آمریکا کند. حکومت کلینتون همه این گزینه ها را هم زمان دنبال کرد و در هیچ یک توفیق نیافت.^{۱۱}

ایالات متحده در دسامبر ۱۹۹۶ با برنامه سازمان ملل متحد دایر بر اینکه اجازه داشته باشد سالانه معادل ۲ میلیارد دلار نفت برای خرید غذا و دارو صادر کند، موافقت کرد. منطق این کار، منزوی ساختن صدام از راه جدا کردن مسئله اجرای مقررات نظامی از موضوع رفاه مردم عراق بود. سیاست مهار دوگانه بیانگر راهبرد جدید آمریکا در خلیج فارس بود. ابزارهای راهبرد فوق عبارت بودند از: قدرت نظامی، فشارهای دیپلماتیک و تحریمهای اقتصادی، در این خصوص اقدام یک جانبه آمریکا جایگزین اقدام چندجانبه می شود. به عبارت دیگر، برخلاف اقدام در مورد کویت، آمریکا هم پیمانان خود را از منطقه اخراج نموده و صلح خود را با همکاری یا تعارض در مقابل انگلستان اعمال می کند.^{۱۲} از دید طراحان، سیاست مهار دوگانه آمریکا بر حسب منابع کوتاه مدت این کشور، به ظاهر در زمینه نفت و امنیت خلیج فارس عملی بود. با وجود این، تأثیر بلندمدت این سیاست در مقابل خلیج فارس در همان زمان نیز قابل بحث بود. در هر صورت، سازوکار مهار عراق قبل از به قدرت رسیدن کلینتون به اجرا درآمده بود. در ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۰، واشنگتن محدودیتهای بانکی و بازرگانی تازه ای در مورد عراق در نظر گرفت. سنای آمریکا با ۸۰ رأی و مجلس نمایندگان با ۲۳۴ رأی، پیشنهاد اعمال تحریمهای جدید اقتصادی در مورد عراق را مطرح ساختند و به آن رأی دادند. از اوت ۱۹۹۰، عراق تحت تحریم فروش کلیه اقلام صادراتی (به جز کالاهای اساسی نظیر مواد غذایی و دارو) و نیز خرید نفت این کشور واقع شد. طبق نظر برخی از اعضای شورای امنیت، به ویژه روسیه و فرانسه، به محض اینکه بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل متقاعد شوند برنامه عراق در زمینه توسعه سلاحهای هسته ای، میکروبی و شیمیایی به طور کامل گزارش شده و این کشور خود را با تمام شرایط وفق داده است، تحریم صدور نفت این کشور را لغو خواهند کرد. در خصوص ایران، مشاوران سیاسی دولت کلینتون در ابتدا خاطر نشان ساختند که هدف آمریکا سرنگونی حکومت ایران نیست و دولت کلینتون می خواهد روابط با ایران را بهبود بخشد. این در حالی

است که چون تحریمهای سازمان ملل شامل ایران نمی شود، آمریکا به سایر ابزار متوسل شده است تا جمهوری اسلامی را به نحوی تحریم و یا منزوی کند. در سال ۱۹۹۵، واشنگتن برخطری که سرمایه گذاران در ایران با آن مواجه اند، صحنه گذاشت. از آن گذشته، در آمریکا تلاش وسیعی به عمل آمد تا تحریم علیه ایران به عنوان ابزار سیاست خارجی واشنگتن اعلام و در سطح جهان معرفی گردد. همان گونه که در دستورالعمل ریاست جمهوری آمریکا (شماره ۱۲۹۵ مورخ ۱۸ مارس ۱۹۹۵) آمده بود، علت تحریم ایران عبارت است از: تهدید فوق العاده ای که متوجه امنیت ملی، سیاست خارجی و اقتصاد ایالات متحده آمریکا شده است.

پس از شکست آشکار حزب جمهوری خواه در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۸، این حزب با تلاش فراوان موفق شد پسر جورج بوش رییس جمهور سابق را در سال ۲۰۰۰ به ریاست جمهوری ایالات متحده انتخاب نماید. بوش برخلاف کلینتون خود را مستقیم وارد جریان بحران خاورمیانه نکرد و از ایفای نقش میانجی صلح خودداری نمود. اما در ارتباط با مسایل خلیج فارس، تا حد ممکن آمریکا را وارد این منطقه نمود. نتیجه ای که حاصل شد، دسترسی سهل الوصول واشنگتن به منطقه خلیج فارس از طریق حضور مستمر و آماده نیروهای آمریکا در منطقه است. همچنین به بوش توصیه شده بود که باید تغییر در ایران و عراق را تشویق و ترغیب نماید و باید متوجه باشد که تغییر در ایران می تواند با ابزارهای سیاسی امکان پذیر باشد، اما تغییر در عراق از طریق سیاسی امکان پذیر نبوده و نیازمند حمایت از طریق انقلاب خشونت آمیز و یا کودتا از داخل است.^{۱۳} به دنبال عملیات نظامی آمریکا در افغانستان و استقرار نیروهای ائتلاف در این کشور، سیاست واشنگتن در خلیج فارس جنبه افراطی تری به خود گرفت و در نتیجه سیاست رسمی کلینتون در مورد این منطقه با عنوان مهار دوگانه تبدیل به «محور شرارت» گردید که ایران و عراق را هدف قرار داده است. بنابراین در شرایط منطقه ای جدید، از دیدگاه گروههای افراطی آمریکا دو کشور ایران و عراق تهدیدی برای منافع ایالات متحده در خلیج فارس محسوب می شوند که لازم است با ابزارهای گوناگون نسبت به مقابله با آنها اقدام گردد. به طور کلی، اعلام سیاست جدید آمریکا با عنوان

محور شرارت قبل از آنکه جنبه جهانی داشته باشد، یک خط مشی منطقه ای در سطح خلیج فارس است. ایالات متحده از زمان کارتر تا بوش (پسر) همچنان گرفتار مسایل خلیج فارس می باشد و در حل مسایل کلیدی این منطقه ناتوانی خود را نشان داده است. تأکید بر راهبرد نظامی، موج دشمنی علیه آمریکا در منطقه را افزایش خواهد داد و خلیج فارس را با پیچیدگیها، مسایل و دشواریهای جدید مواجه خواهد نمود.

۵.۳. حادثه ۱۱ سپتامبر و موقعیت سیاسی و ژئوپلیتیک جدید ایران و خلیج فارس

یکی از مهم ترین بهره برداریهای آمریکای پس از وقایع ۱۱ سپتامبر در منطقه خلیج فارس، عبارت از اعمال فشارهای بیشتر سیاسی و نظامی بر حکومت عراق و در نهایت سرنگونی صدام حسین به بهانه مبارزه با تروریسم است که به وسیله بسیاری از خبرگزاریها نیز به طور رسمی اعلام شده است. دیگر اینکه، موفقیت نسبی نیروهای آمریکایی بر نیروهای طالبان و اعضای گروه القاعده، رهبران سیاسی و نظامی آمریکا را در تصمیم خود دایر بر حمله به عراق به ظاهر مصمم تر ساخته است. سوم، هماهنگی و هم سوسازی آرا و نظرات کشورهای بزرگ و صاحب نفوذ در حمله به حکومت طالبان، باعث شده است آمریکا نسخه مشابهی را برای حمله به حکومت عراق تدوین کند. سرنگونی حکومت طالبان و نقش اصلی و محوری آمریکا و سازمان دهی یک حکومت و هیات دولت میانه رو، غیرمذهبی و طرفدار غرب برای افغانستان از یک سو، و استقرار تعداد زیادی نیروهای آمریکایی در آنجا از سوی دیگر، حلقه محاصره سیاسی-نظامی پیرامون ایران را رو به تکمیل برده است. به عبارت روشن تر، ایران بعد از تحولات افغانستان از سوی غرب و شرق میان گیره ای قرار گرفته است که یک سر آن را ترکیه و سر دیگرش را افغانستان و پاکستان تشکیل می دهند. البته عراق نیز با توجه به وابستگیها و عدم تعادل و ثبات سیاسی اش می تواند به عنوان بخشی از طرف غربی گیره فشار علیه ایران به شمار آید. جدا از گیره فشار دو جهت شرقی و غربی ایران، تمرکز نیروهای آمریکایی در آبهای خلیج فارس و دریای عمان در قالب ناوگان پنجم دریایی آن کشور و نیز نفوذ شدید آمریکا بر کشورهای همسایه شمالی ایران (به ویژه آذربایجان)، حلقه محاصره ایران را کامل تر

کرده است. از طرف دیگر، ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون - به ویژه به شکل مشخص تری پس از بحران دوم خلیج فارس - هیچ گونه نقش رسمی و تأیید شده ای در ترتیبهای امنیتی منطقه خلیج فارس (شورای همکاری خلیج فارس، طرح ۲+۶ و موارد دیگر) نداشته است.

۳. ۶. حمله آمریکا به عراق و تاثیر آن بر بازار نفت

نفت یک کالای راهبردی و تاثیر گذار بر اقتصاد و سیاست بین الملل است. عراق نیز به عنوان یک کانون ژئوپلیتیکی و ژئواکونومی در منطقه خاورمیانه، پس از عربستان بزرگ ترین ذخایر نفت خام را در اختیار دارد. آمریکا نیز بزرگ ترین مصرف کننده نفت است که ذخایر نفت آن بین ۱۰ تا ۱۵ سال آینده به پایان می رسد، مگر اینکه منابع جدید قابل بهره برداری به ذخایر فعلی این کشور افزوده شود. یکی از گویاترین نشانه هایی که انگیزه آمریکا در حمله به عراق را نمایان می سازد، سخنان دیک چنی در آگوست ۲۰۰۲ بود. او در این سخنرانی با یادآوری خطر وجود سلاحهای جمعی در دست صدام گفت: «صدام بر ۱۰ درصد نفت جهان نشسته است و با کنترل بخش بزرگی از آن، قدرت او تأثیر تعیین کننده ای برای ایالات متحده و خاورمیانه خواهد داشت.» عراق از نظر تامین انرژی، نفت و موقعیت ژئوپلیتیکی در منطقه خاورمیانه، برای آمریکا حایز اهمیت است. آمریکا ۶۰ درصد نفت خود را از خارج تهیه می کند و در صدد تغییر جغرافیای انرژی و تامین امنیت انرژی خود در جهان است. عراق نیز دومین تامین کننده نفت جهان است و موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه ای در منطقه دارد و می تواند بر روی کشورهای منطقه تاثیر بگذارد. آمریکا برای تغییر رژیم عراق، به دست گرفتن نفت عراق و از آن طریق دستیابی به انرژی منطقه، دست به حمله نظامی زده است.

قدرتهای بزرگ از قرن پیش به نفت و امنیت دسترسی به آن توجه داشته اند. اشغال عراق توسط آمریکا، آخرین فصل از توجه بین الملل به تاریخ پرخشونت نفت است. اگرچه آمریکا و اروپا کوشیده اند تا منابع واردات نفت خود را متنوع کنند، اما خاورمیانه و به خصوص منطقه خلیج فارس همچنان مهم ترین منطقه نفت جهان باقی مانده است. افزایش بی رویه

قیمت نفت اگرچه برای کشورهای در حال توسعه از جمله ایران مفید ارزیابی می‌شود، ولی حاکی از برخورد سیاسی قدرتمندان بازار نفت با این کالای راهبردی است و فرضیه نقش محوری داشتن عامل نفت در حمله آمریکا و متحدانش به عراق را تقویت می‌کند. تسلط به نفت عراق به دلیل گستردگی منابع این کشور و ارزان بودن هزینه‌های تولید در عراق، به آمریکا اجازه خواهد داد از این ابزار راهبردی در برخورد با کشورهای معارض در آسیا، آفریقا و حتی آمریکای لاتین بهره‌گیرد. با سرنگونی رژیم صدام حسین و تسلط آمریکا بر عراق، نظرات مختلفی در مورد اثرات این تحول بر بازار نفت مطرح شده است. گروهی هدف آمریکا را در حمله به عراق در چارچوب مسایل انرژی تبیین و تفسیر می‌کنند و بر این باورند که با توجه به پتانسیل عراق در افزایش تولید، با خصوصی‌سازی صنعت نفت، میزان تولید عراق با شرکت‌های نفتی آمریکایی و انگلیسی به سرعت افزایش یافته، از یک طرف منجر به سقوط قیمت‌ها خواهد شد و از طرف دیگر، عراق با افزایش تولید به بهانه تامین هزینه‌های بازسازی خواهان سهمیه تولیدی بالا از اوپک خواهد بود که به معنای کاهش سهمیه دیگر اعضا و ایجاد چالش جدی در اوپک است که در نهایت به خروج عراق و دیگر اعضای ناراضی از اوپک و فروپاشی اوپک خواهد انجامید. این گروه برای اثبات ادعاهای خود به دیدگاه‌های محافظه‌کاران جدید آمریکا در مورد نفت و اوپک اشاره می‌کنند. به طور کلی در این مورد ابهامات زیادی وجود دارد؛ اینکه در کوتاه مدت با توجه به روند تولید کنونی عراق و چشم انداز مسایل امنیتی، به نظر نمی‌رسد در دو تا سه سال آینده بحث سهمیه عراق، اوپک را با چالش مواجه سازد، اما در میان مدت و بلندمدت اوپک را با چالش مواجه خواهد ساخت؛ البته با این فرض که دولت عراق تحت نفوذ آمریکا باشد.

۴. تأثیر مداخله آمریکا در خلیج فارس بر ایجاد بحران برای کشورهای صنعتی

اگر تمام کره زمین را برای یافتن سرزمینی بگردیم که برای برپایی امپراتوری آمریکایی اهمیت حیاتی داشته باشد، بدون شک اولین جا خلیج فارس خواهد بود. شنهای بیابان این منطقه، دو بشکه از هر سه بشکه نفت موجود جهان را در دل خود نهفته دارد. ذخایر نفتی

عراق به تنهایی بیش از مجموع ذخایر موجود در روسیه، ایالات متحده، چین و مکزیک تخمین زده شده است. اکنون ۳۰ سال است که منطقه خلیج فارس نقطه هدف گیری شده گروه پرنفوذی از طراحان سیاست خارجی آمریکاست که عقیده دارند دولت آمریکا برای دستیابی به سلطه جهانی باید کنترل نفت این منطقه را به دست گیرد. این رویکرد که هنگام بحران انرژی در سالهای دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و از آن هنگام به بعد - نسلی از سیاست گذاران - آن را صیقل دادند، امروز جسورانه ترین بیان خود را در سیاستهای آمریکا یافته است. همچنین از دیدگاه راستهای افراطی مستقر در کاخ سفید و پنتاگون که تعیین کننده سیاستهای کنونی دولت آمریکا هستند، اهمیت حیاتی منطقه خلیج فارس تنها به لحاظ سهم آن در تامین انرژی ایالات متحده نیست، بلکه از آن روی مهم است که این منابع به ایالات متحده اجازه می دهد شریان حیاتی انرژی جهان را در دست داشته باشد تا بتواند رقیبان بالقوه را از دستیابی به آنها محروم سازد. اگرچه کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا به همراه ژاپن، از طرفی برای کاهش وابستگی خود به منطقه و از طرف دیگر در جهت کاهش اهمیت این منطقه و عامل اصلی آن یعنی نفت تلاش می کردند، اما این تلاشها برای یافتن جایگزینهای انرژی یا کشف انرژیهای دیگر، به جای نفت، نتیجه نداد و با همه تلاشها و سرمایه گذاریهای هنگفت و وسیع که به خصوص از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد در این زمینه صورت گرفته بود، تا به امروز ناکام مانده است و به واقع تلاشها جهت جایگزینی انرژیهای ارزان تر و مقرون به صرفه تر از نفت جوابگو نبوده و به شکست این سیاست اقتصادی آنها منجر شده است. حتی بسیاری از تاسیسات اتمی کشورهای صنعتی نیز تعطیل شده و نیاز غرب صنعتی به انرژیهای فسیلی به حدی افزایش یافته است که از نگاه غرب ضرورت دارد منابع آن کنترل شود.

در این مرحله خاورمیانه و به خصوص منطقه خلیج فارس بار دیگر اهمیت راهبردی و ژئواکونومیکی خود را بازیافته و غرب و به ویژه ایالات متحده برای کنترل منابع انرژی که در خلیج فارس و حوزه خزر متمرکز می باشد، ناگزیر از تلاش (نزاع) در جهت برخورد و مقابله با حرکتهای مخالف در منطقه است. از نظر ایالات متحده آمریکا، آنچه در خلیج فارس در معرض خطر قرار دارد، رفاه اقتصادی و سیاسی آمریکاست. آمریکا همچنان امیدوارانه به تلاش خود

برای برقراری یک صلح دائم در منطقه - آن گونه که می خواهد - ادامه می دهد؛ چرا که در غیر این صورت، حیات سیاسی - اقتصادی آمریکا در معرض خطر قرار می گیرد. بنابراین، هم اکنون نفت خلیج فارس همچنان مهم ترین و اجتناب ناپذیرترین ماده خام در تمدن صنعتی جهان است. امروزه نفت این منطقه دیگر از «کالای اقتصادی» خارج شده و به صورت «ارزش راهبردی» درآمده است. مایکل کلر، استاد مطالعات صلح و امنیت جهانی در کالج هامپشایر و نویسنده کتاب جنگ بر سر منابع، می گوید: «هدف از کنترل خلیج فارس، تسلط بر منابع نفت آن به عنوان یک اهرم قدرت است نه یک منبع سوخت. تسلط بر منطقه خلیج فارس به معنای مهار کردن اروپا، ژاپن و چین است. این کار به ما قدرت کنترل باز و بستن شیر نفت را خواهد داد.» وابستگی اقتصاد جهانی و به خصوص کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان به منابع انرژی منطقه خلیج فارس به حدی است که اگر این کشورها از دسترسی به منابع انرژی این منطقه محروم شوند، نتیجه اش احتمالاً ورشکستگی و به در دسر افتادن متحدان و اقتصاد جهانی خواهد بود. اهمیت منطقه خلیج فارس برای غرب هنگامی بیشتر آشکار می شود که بدانیم ارتباط مستقیمی میان نفت صادره و کالاهای وارده به منطقه با رفاه، موفقیت و پیشرفت اقتصادی غرب برقرار است و چنانچه غرب نفت خلیج فارس را به مدت یک سال از دست بدهد، میزان تولید ناخالص ملی اروپا، آمریکا و ژاپن تحت تأثیر قابل ملاحظه ای قرار می گیرد.^۴ بنابراین، اتکای جهانی بر یک منطقه راهبردی از سوی کشورهای صنعتی از یک طرف، و برهم زدن امنیت این منطقه با حضور و دخالت محسوس و غیر محسوس ایالات متحده از طرف دیگر، به عنوان نگرانی بزرگ تلقی می شود. از آن جایی که هنوز هم برای جهان صنعتی، نفت منبع اصلی انرژی محسوب می شود و در حال حاضر به ویژه در بخش حمل و نقل، جایگزین آماده و مهمی برای آن وجود ندارد و همچنین توزیع جغرافیایی و پراکندگی ذخایر نفت جهان، ناهمگون و بیشتر در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس متمرکز می باشد، این نگرانی برای جهان صنعتی روبه افزایش است.

علاوه بر این، سلطه بر ذخایر انرژی خلیج فارس که بیش از دوسوم ذخایر انرژی جهان را در خود جای داده است، از طریق تأثیر در ساز و کار تولید و سرمایه گذاری در بخش تولید و نیز

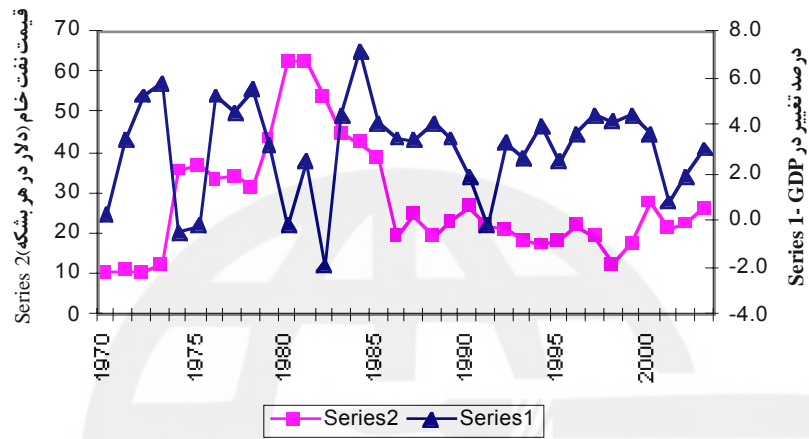
مداخله دلخواه در قیمت گذاری نفت، می تواند این امکان را در اختیار آمریکا قرار دهد که علاوه بر بر خورداری از منافع اقتصادی ناشی از آن، امتیازهای مورد نیاز را از رقبای اروپایی و آسیایی خود که بیش از ۷۰ تا ۹۰ درصد واردات نفتی خود را از خلیج فارس تامین می کنند، اخذ نماید. اقتصاد صنعتی هم در کشورهای پیشرفته اروپایی و ژاپن و هم در کشورهای در حال توسعه آسیایی، وابسته به انرژی خلیج فارس است و این چیزی است که آمریکا به درستی آن را درک کرده و درصدد است تا از طریق سلطه بر ذخایر انرژی و کنترل تولید، توزیع و مصرف این ماده حیاتی، هژمونی اقتصادی خود را تداوم بخشد. تسلط آمریکا بر منابع عظیم نفتی خلیج فارس و به خصوص عراق، از یک سو به معنای کوتاه شدن دست اروپا و ژاپن از نفت عراق و از سوی دیگر به معنای کنترل بازار جهانی نفت است که می تواند این امکان را به آمریکا بدهد تا با ایجاد نوسان در عرضه نفت و عدم ثبات در قیمت جهانی انرژی، ریشه اقتصادی رقبای خود را با تزلزل و رکود همراه کند.

نتیجه گیری

تا سال ۲۰۲۵، نفت همچنان مهم ترین منبع انرژی جهان (۳۹ درصد مصرف کل انرژی) و همچنین ایالات متحده (۴۱ درصد) محسوب می شود. رشد مصرف انرژی آمریکا بیشتر از تولید است. با افزایش رشد تقاضای انرژی، وابستگی این کشور به واردات افزایش یافته است، به نحوی که بیش از ۱/۳ مصرف انرژی در سال ۲۰۲۵ وارداتی می شود. با افزایش واردات نفت آمریکا از ۵۴ درصد در سال ۲۰۰۳ به ۷۰ درصد در سال ۲۰۲۵، وابستگی این کشور به کشورهای تولید کننده نفت حوزه خلیج فارس در حال افزایش است. این در حالی است که سایر اوپکی ها و غیر اوپکی ها برای آمریکا عرضه کنندگان مهمی محسوب می شوند. منطقه خلیج فارس در دهه های گذشته مهم ترین منطقه جهان محسوب شده و در قرن جدید همچنان ذهن قدرتهای خارجی را به خود مشغول خواهد داشت (ذخایر عظیم نفت و گاز جهان، برخورد و فرسایش منافع قدرتهای بزرگ و متوسط منطقه ای). آمریکا به دلایل داخلی و خارجی دارای منافع بزرگی در خلیج فارس است. این کشور یک الگوی برتری جویانه را در

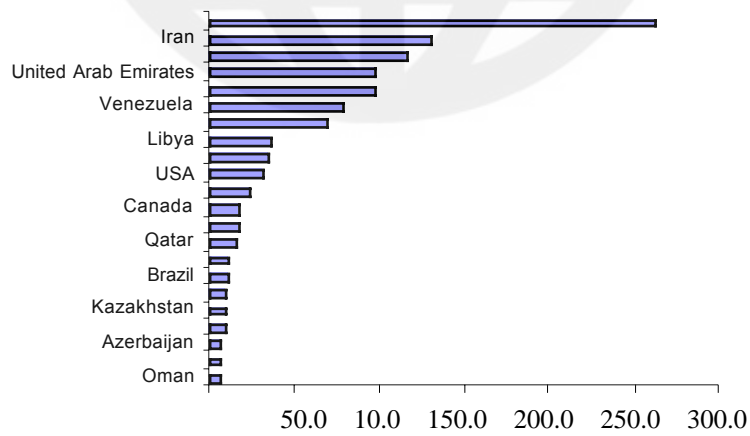
منطقه خلیج فارس دنبال می کند که منازعه و درگیری، فروش بیش از حد اسلحه، نظامی گری و گرایش به ستیزه جویی و کشتار و نابودی از ویژگیهای آن محسوب می شود (هرگاه آمریکا با رکود اقتصادی مواجه شده جنگ را به عنوان یکی از عوامل رفع کساد و بحران و خروج از شرایط رکود اقتصادی انتخاب کرده است). ایالات متحده از زمان کارتر تا بوش همچنان گرفتار مسایل خلیج فارس است و البته در حل مسایل کلیدی این منطقه ناتوانی خود را نشان داده است. تاکید بر راهبرد نظامی، موج دشمنی علیه آمریکا در منطقه را افزایش خواهد داد و خلیج فارس را با مسایل و دشواریهای جدید مواجه خواهد نمود. ایالات متحده با تشویق خاموشی حکام منطقه، خود را محور اصلی امنیت خلیج فارس ساخته است، به نحوی که حضور گسترده نیروهای ایالات متحده در خلیج فارس قابل مقایسه با هیچ نقطه دیگری در جهان نیست. پدید آمدن مناسبات قدرتی تازه و پایدار در خلیج فارس که بتواند جلوی درگیری و جنگ را گرفته و از منافع مشروع همه کشورهای منطقه حمایت کند و از سلطه طلبی قدرتهای خارجی جلوگیری نماید، از وظایف کشورهای این منطقه محسوب می شود. وابستگی اقتصاد جهانی و به خصوص کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان به منابع انرژی منطقه خلیج فارس به حدی است که اگر این کشورها از دسترسی به منابع انرژی این منطقه محروم شوند، نتیجه اش احتمالاً ورشکستگی و به در دسر افتادن متحدان و اقتصاد جهانی خواهد بود.

نمودار ۱. ارتباط میان بهای جهانی نفت و تولید ناخالص داخلی ایالات متحده

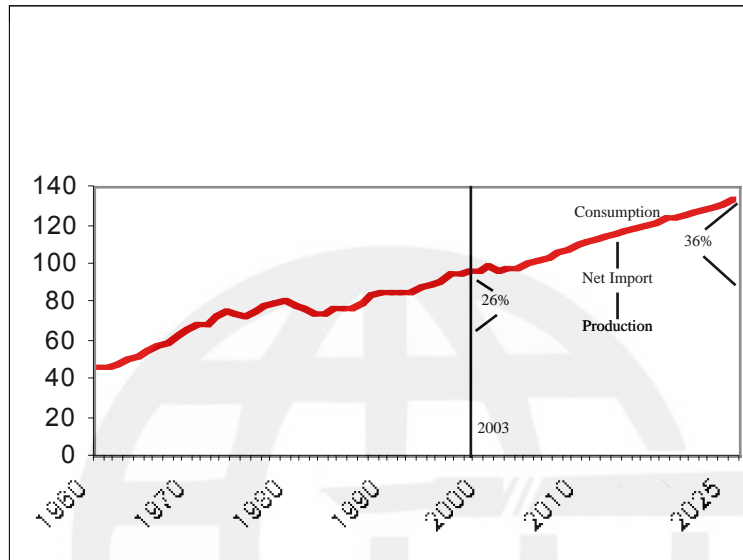


منبع: EIA

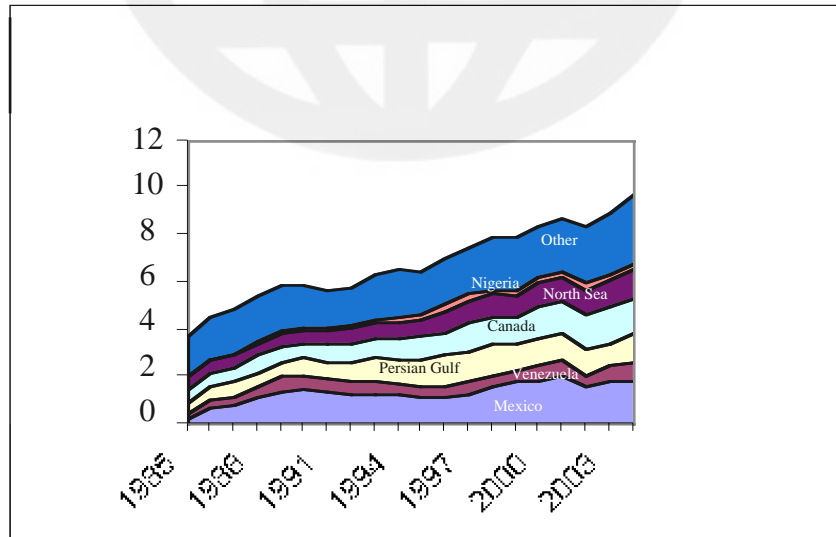
نمودار ۲. ذخایر نفت جهان به تفکیک کشورها در اول ژانویه ۲۰۰۴



نمودار ۳. مقایسه میزان تولید و مصرف انرژی در ایالات متحده در (۱۹۶۰-۲۰۲۵)



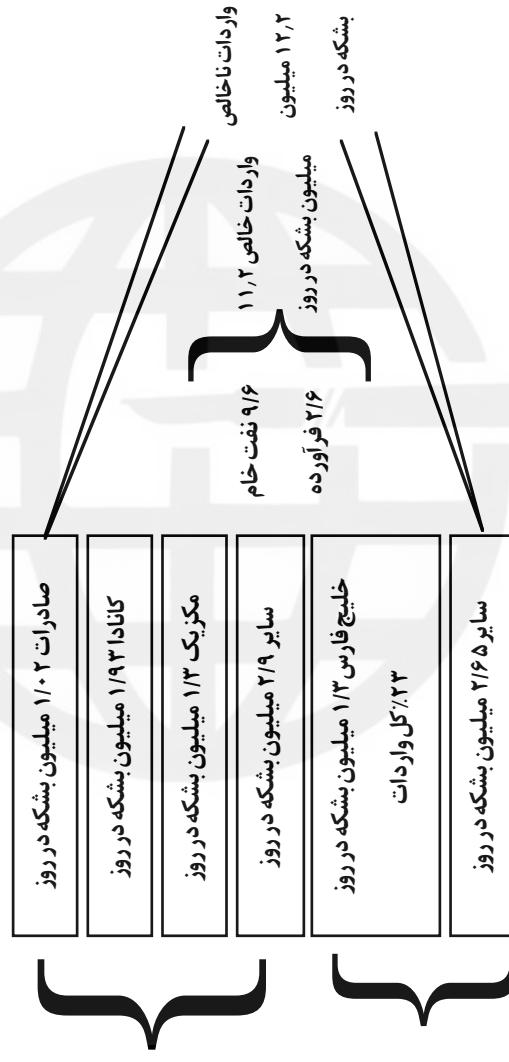
نمودار ۴. تأمین کنندگان اصلی نفت ایالات متحده



منبع:

Eia, United State Country Analysis Brief, April 2004

نمودار ۵. واردات نفت و فرآورده های آمریکا به تفکیک مناطق در سال ۲۰۰۳

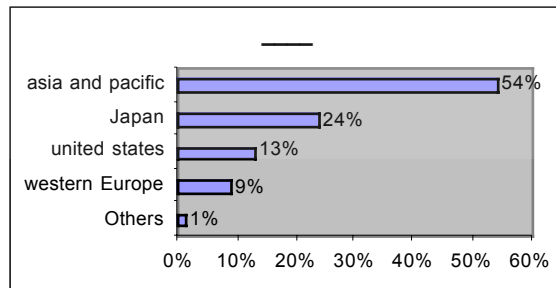
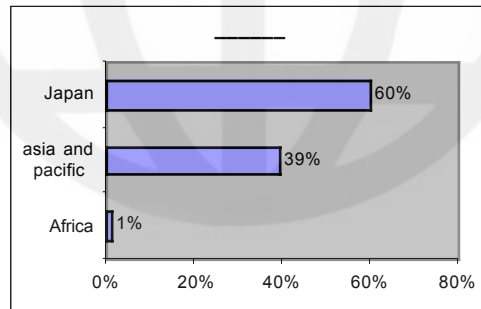
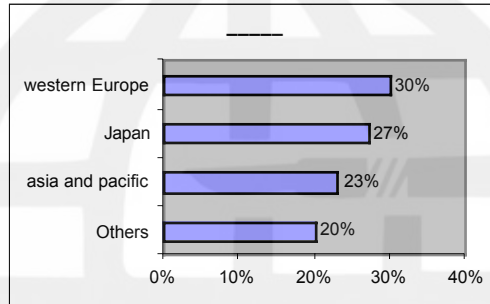
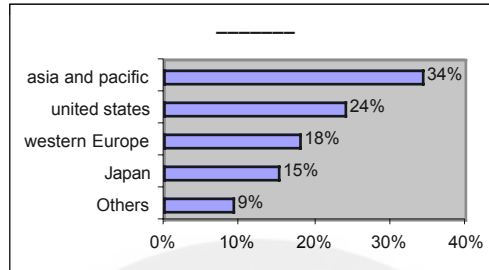


منبع:

<http://www.eia.doe.gov/>

نمودار شماره ۶. مقصد صادرات نفت منطقه خلیج فارس

در سال ۲۰۰۳ به تفکیک کشورهای منتخب



جدول ۱. ذخایر اثبات شده نفت در خلیج فارس به تفکیک کشورها در سال ۲۰۰۳

کشور	سهام از جهان	سهام از خلیج فارس
عربستان سعودی	۲۲/۹	۳۶/۳۱
ایران	۱۱/۴	۱۸/۰۶
عراق	۱۰	۱۵/۸۹
امارات متحده عربی	۸/۵	۱۳/۵۲
کویت	۸/۴	۱۳/۳۴
قطر	۱/۳	۲/۱۰
عمان	۰/۵	۰/۷۷
جمع	۶۳	۱۰۰

منبع: BP-Statistics 2004

جدول ۲. سهم تولید نفت خلیج فارس از تولید نفت دنیا

منطقه	سال		۱۹۹۵		۲۰۰۰		۲۰۰۳	
	میزان	سهم (درصد)	میزان	سهم (درصد)	میزان	سهم (درصد)	میزان	سهم (درصد)
تولید نفت خلیج فارس*	۱۹۱۷۵	۲۸	۲۲۱۱۵	۳۰	۲۱۵۱۰	۲۸	۲۱۵۱۰	۲۸
تولید نفت دنیا	۴۸۸۳۳	۷۲	۵۲۵۵۳	۷۰	۵۵۲۶۷	۷۲	۵۵۲۶۷	۷۲
جمع	۶۸۰۰۸	۱۰۰	۷۴۶۶۸	۱۰۰	۷۶۷۷۷	۱۰۰	۷۶۷۷۷	۱۰۰

* خلیج فارس با تولید روزانه ۲۱/۵۱۰ میلیون بشکه نفت، جمعاً ۲۸ درصد تولید نفت جهان را به خود اختصاص داده است. همان طور که جدول ۲ نشان می دهد در سال ۲۰۰۰ تولید نفت منطقه خلیج فارس ۲۲/۱۱۵ میلیون بشکه در روز بوده که این میزان بیشتر از تولید سال ۲۰۰۳ بوده است. کاهش میزان تولید نفت خلیج فارس در سال ۲۰۰۳ به دلیل کاهش تولید نفت کشور عراق می باشد.

پاورقیها:

۱. افشین جوان، سیاست ملی انرژی، تهران: سازمان بهینه سازی مصرف سوخت کشور، ۱۳۸۲.
۲. همان، ص ۳۲.
3. EIA, United States Country Analysis Brief, April 2004
۴. افشین جوان، پیشین، ص ۲۷۱.
۵. محمود طلوعی، جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه، تهران: انتشارات تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۵۹.
۶. محمد علی امامی، عوامل تاثیر گذار خارجی در خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۲، ص ۵۶.
7. "War in the Persian Gulf, The U.S. Take Sides," *A Staff Report to The Committee on Foreign Relations United States Senate*, Washington: U.S. Government Printing Office, 1987, P.29.
۸. محمد علی امامی، پیشین، ص ۷۱.
9. *Petroleum Economist*, Vol. 58, No. 2, February 1990, PP. 5-6
۱۰. هنری کیسینجر در کتاب رویاهای کاذب نظام نوین جهانی، نظم نوین جهانی را این گونه تعریف می کند: «جهانی که در آن قانون در روابط ملتها حاکم است و یک سازمان معتبر نقش حفاظت از صلح و امنیت را براساس وعده ها و آرمانهای بنیان گذاران خود ایفا کند».
۱۱. هنری کیسینجر، «خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۶۹-۱۷۰، مهر و آبان ۱۳۸۰، ص ۲۰.
۱۲. داریوش اخوان زنجانی، «نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی آمریکا»، مجله سیاست خارجی (ویژه تحریم)، سال یازدهم، بهار ۱۳۷۶، ص ۷۲.
۱۳. محمد حسنین هیکل، خریف خطر، وجهات نظر، قاهره: دارالشروق، سپتامبر ۲۰۰۱، ص ۱۱.
۱۴. نشورای همکاری خلیج فارس، بهمن یغیمی ارفع، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰، ص ۳۴.